

هفته نامه راه کارگر

نشریه سیاسی - خبری کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
سردبیر: آرش کمانگر شماره 233 یکشنبه 20 دی 1383 9 ژانویه 2005



ISNA PHOTO/ISNA: HAMED NOORI

موج مرگ بی خانمانها در تهران
عامل اصلی این تراژدی، " سرمایه " است، نه " سرما " !!
(گفتگو با مرگان عیاری)
= قسمت دوم و آخر = 9 ص

نظرخواهی مجله پژوهشی نگاه
از یوسف آبخون
پیرامون مسائل طبقه کارگر
و مبارزه ضد سرمایه داری
در صفحه 12

پیام همبستگی اتحاد چپ کارگری ایران
به کارگران
اعتصابی
نساجی
سندج
در صفحه 11



پرستاران
مقابل
مجلس
تحصن
کردند!
11 ص

جدال چند جانبه درون حاکمیت !

تقی روزبه

علنی شدن مناقشات شگفت‌انگیزباندهای درون رژیم که در آن پای مجلس خبرگان و قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی و حتی وزارت اطلاعات دولت خاتمی به میان آمده است، بازتابی است از صف آرانی‌ها و شکاف‌های جدید و اخص جناح حاکم در فاز پس از تسخیر مجلس هفتم. شکاف‌هایی که تا قبل از خلع ید اصلاح طلبان از مجلس شورای اسلامی، درحالت خفا بود و پس از خلع ید از مجلس، رفته‌رفته تشدید شده و اکنون درآستانه خلع ید ازقوه مجریه به اوج تازه‌ای می‌رسد.

بقیه در صفحه 2

فاجعه آسیا، جنایت مشترک طبیعت و بشریت !!

آرش کمانگر

بشر از هزاران سال قبل تا کنون، در پی یافتن پاسخ برای سوانح و رویدادهای ویرانگر در طبیعت پیرامون خود بوده است. آتشفشان، توفان، گردباد، سیلاب، برخورد شهاب سنگها به کره زمین، بهمن و بالاخره زمین لرزه، همواره در طول قرون رخ داده اند و تا امروز، انسان نتوانسته از وقوع آنها جلوگیری کند، هر چند که در زمینه پیش بینی این حوادث و اتخاذ تدابیری برای جلوگیری از تبدیل آنها به فجایع انسانی و اقتصادی وسیع، پیشرفت های قابل توجهی داشته است.

بقیه در صفحه 4

عراق: رهایی از باتلاق کلونیالیزم و بنیادگرایی دشوار، اما ممکن است !

اردشیر مهرداد

= قسمت دوم و آخر = 6 ص

جدال چند جانبه ...

و همزمنی طلب بشود. *۲ طنز تاریخی جمهوری اسلامی آنست که روحانیت مدافع ولایت مطلقه فقیهه از یک سو برای حفظ منافع خود نیازمند باصطلاح بسط ید ولی فقیه است و از سوی دیگر نگران دفن خود در سایه گسترش اقتدار ولی فقیهه!.

بمجلس خبرگان مطابق اختیارات قانونی خود تنها نهادی است که هم وظیفه برگماری و هم نظارت و هم برگماری ولی فقیه را دارد. و بنابراین تسلط بر آن در جمهوری اسلامی اهمیت اساسی دارد. بدیهی است که در همین رابطه فرایند تحقق استبداد فردی ولی فقیه مستلزم کنترل کامل آن بر مجلس خبرگان است. و انجام این هدف قبل از هر چیز مستلزم کنترل کمیسیون ویژه ای است که وظیفه اخص نظارت بر عملکرد رهبری را برعهده دارد. چرا که چنین کمیسیونی در شرایطی که خبرگان و رهبری ایشان به یک جوی نرود، اهرم مهمی خواهد بود برای فشار دادن گلو رهبر در دوره های گذشته این کمیسیون بدلیل پانین بودن سطح تنش های درون جناح حاکم وظیفه عملی چندانی نداشت. اما با تشدید منازعات باندهای درونی جناح حاکم برای کسب فرادستی در قدرت بر فعالیت نظارتی این کمیسیون افزوده شده است. در چنین شرایطی دستگیری و ضرب و شتم مأموران گسیل شده این کمیسیون به قوه قضائیه توسط حفاظت اطلاعات این قوه، قبل از هر چیز حاکی از تن دادن این نهاد تحت کنترل رهبری به نظارت مجلس خبرگان است. چنان که در بند ۷ بیاتیه آیت اله ارومی که در برابر افشاگری های حریف صادر شده است. بر وظیفه قانونی نظارت مجلس خبرگان نسبت به عملکرد رهبری و این که تایای جان باین وظیفه خود عمل خواهد کرد، و نیز آن بخش از سخنان شریفی (معاون حفاظت اطلاعات قوه قضائیه و قاضی این پرونده) که بعنوان یکی از اتهامات حریف، از دادن گزارشات خلاف واقع در خصوص مسائل سیاسی و اجتماعی کشور و مسئولین کشوری و لشکری نام می برد، معلوم می شود که حوزه اصلی دعوا بر سر چیست و این که کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس خبرگان از خط قرمزهای مورد نظر رهبری عبور کرده است که لاجرم باید مورد تنبیه و مواخذه قرار گیرد. همانطور که اشاره شد وجود اقدامات باصطلاح خودسرانه و غیر قانونی توسط باندهای مافیای حاکم امر تازه ای نیست. آن چه که در این میان تازه است، پیوند آن ها با منازعات مربوط به جنگ قدرت در سطح کلان و بر ملا شدن آن در لحظه کنونی است.

و اما نکته دوم یعنی منازعه بین مجلس و قوه قضائیه از پیچیدگی و ابهام خاصی برخوردار است که نکات زیر می تواند تاحدی بدان روشنی بیافکند:

الف- واقعیت این است که قوه قضائیه از میان قوای اصلی کشور، سازمان یافته ترین و یکدست ترین نهادی است که در شرایط کنونی می تواند نقطه اتکاء اصلی بیترهبری و اصولگرایان باشد. چنین نقشی در طول زمان و از طریق تصفیه و تجدید سازمان دهی های مکرر شکل گرفته است و در عمل نیز کارآیی خود را در سرکوب مخالفین و حذف رقبای خود نشان داده و هم چنان در صدد توسعه و تقویت حوزه های فعالیت خود از طریق ایجاد نهادهای موازی، نظیر حفاظت اجتماعی و سرویس های اطلاعاتی و غیره است. بنابراین در شرایط کنونی برای باندهای اصولگرا بعنوان اهرم اصلی پیشروی بدون جایگزین است و جریان حاکم نمی تواند کنترل نهاد دیگری را بر آن تحمل کند و لو آن که آن نهاد، مجلس شورای اسلامی فرمایشی باشد.

ب- گرچه مجلس نیز کمابیش به تصرف جناح حاکم و تاحدی بخش "اصولگرایان" درآمده است ولی این که سهم واقعی "اصولگرایان" در آن به چه میزان است هنوز هم با اما و اگرهای مواجه هست.

از این رو باید آن را تنها بخش کوچک از کوه یخی بشمار آورد که در رابطه با جنگ قدرت افشاء می شود. البته نمی توان منکر این واقعیت شد که این گونه باندها و حتی بدرجاتی چنین منازعاتی از دیرباز جزء لاینفک ساختار جمهوری اسلامی بوده اند. ساختاری که در آن هر باند و گماشته ای در حوزه و قلمرو ویژه خود به مثابه یک ولی فقیه کوچک و مطلق عمل می کرده است. با این وجود دو نکته منازعات کنونی را از منازعات دیرباز متمایز می کند. نخست آن که با روند حذف رقبای اصلاح طلب عامل جوش دهنده باندهای درونی جناح حاکم سست تر شده و در نتیجه آن تعادل و همسازی نسبی گذشته مابین آن ها در حال بهم خوردن است و از درون آن نیروهای جدید باسودای سهم خواهی بیشتری در حال صعودند. و دیگر آن که دامنه و شدت منازعات درون جناح حاکم به حدی رسیده است که باشیوه های گذشته قابل مهار و پنهان کردن نبوده و لاجرم خط و نشان کشیدن و استفاده از چماق قانون و دادگاه کاری که همیشه خدا در مورد مخالفان و حتی کمابیش در مورد عناصر تندرو رقبای بکار گرفته می شده- دیگر اجتناب ناپذیر گردیده است.* ۱.

چنان که در همین افشاگری های اخیر از مواردی چون جعل عناوین و زمین خواری و سوء استفاده های اقتصادی تا بکارگیری سیستم بازجویی و شکنجه اختصاصی و سوء استفاده جنسی و تا مضروب کردن و کشته شدن (سکته کردن!) یک از اعضای کمیسیون نظارت مجلس خبرگان و... سخن رفته است

دعوا بر سر چیست؟

در این میان نگاهی به دو نکته کلیدی در لایبای افشاگری های طرفین علیه یکدیگر برای گشودن راز معمای منازعات فوق می تواند راه گشا باشد. نخست به میان کشیده شدن پای مجلس خبرگان و سپس منازعه ای که بین مجلس شورای اسلامی و کمیسیون حقوقی قضائی و نیز کمیسیون اصل ۹۰ آن حول تحقیق و تفحص قوه قضائیه از سوی مجلس در گرفته است.

در مورد نکته نخست باید اضافه کرد که آیت اله ارومیان عضو کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس خبرگان است که بنا به تعریف وظیفه کنترل بر رفتار و عملکرد رهبری و نهادهای تحت نظری او را برعهده دارد و بر همین اساس هم دفتری و تشکیلاتی برای انجام این وظیفه در اختیار او است. از این رومنازعه فی مابین این نهاد و قوه قضائیه را قبل از هر چیز باید بخشی از نبرد قدرتی دانست که از جمله بین نهاد رهبری و مجلس خبرگان در راستای قبضه کامل قدرت توسط بخش موسوم به اصولگرا در جریان است. در این مورد اشاره ای به موارد زیر روشنگر است:

الف- چنان که می دانیم باند باصطلاح اقتدارگرای جناح حاکم با شعار همه قدرت بدست اصولگرایان برای فتح کامل قدرت حول محوریت ولایت مطلقه خیز برداشته است. تلاش مزبور در نزد بسیاری از روحانیون متضمن تضعیف و تنزل موقعیت کاست روحانیت از حکومتگری به نظارتگری است. از این رو این بخش از روحانیت که نگران از دست دادن موقعیت خویش است بنویه خود در تلاش است تا با تشدید نظارت خود بر قدرت بلامنازع

رهبری از کانال مجلس خبرگان و نیز به میدان آوردن رفسنجانی بالائسوی بسود خود در هرم فوقانی قدرت بوجود آورد و مانع از سنگین شدن کفه به سود حریف هار، پرمدها، بحران ساز

جدال چند جانبه

بطورکلی مجلس بدلیل طبیعت بی‌ثبات خود و این که درنظام جمهوری اسلامی بیشتر محل وراجی است تا تصمیم‌گیری‌های واقعی و نیز بخاطر آن که ترکیب مجلس هفتم را جبهه ویا ائتلافی ازباند‌های مخالف اصلاح طلبان قبضه کرده‌اند که محرک ائتلافشان قیل ازهرچیزضدیت باطرف مقابل است، ازنوعی سیالیت و عدم تعیین برخورداراست که درعین حال با تقابل و تصادم منافع باندها بایکدیگرهمراه است. وبهمین دلیل امکان اعمال سیاست و اقدام یک پارچه ازسوی آن‌را بامشکل مواجه می‌کند. بررسی برخی رخدادهای حاکی از آن است که هنوز جایگاه و وزن واقعی هرکدام از این باندها بدرستی روشن نشده است. خنثی کردن طرح حدنصاب سنی برای کاندیداتوری ریاست جمهوری و سخنان جنجال برانگیز اخیر یکی از مهربه‌های اصول‌گرایان مجلس علیه رفسنجانی، دونه‌ی برجسته در این مورد است. در فعل و انفعال دیگری که قبلاً شاهدش بودیم معلوم شد که نزدیک 80 تا 100 نماینده در دیدار با رفسنجانی ویا حضور در یک گردهمایی در مشهد شرکت کردند که تأییدی است بر شکاف‌های روبه‌تزايد در آرایش مجلس. بدیهی است در چنین شرایطی، قوه قضائیه به مثابه سازمان یافته‌ترین و منسجم‌ترین نهاد تحت فرمان رهبری نمی‌تواند به نظارت چنین نهاد غیرمتمینی تن دهد. ومهم‌تر از همه باید به این نکته اشاره کرد که اساساً جدی گرفتن چنین نظارتی با سرشت روندی که قرار است طبق آن نهادهایی چون مجلس و رئیس‌جمهوری به مثابه کارگزار رهبری عمل کنند در تضاد قرار دارد، ولو آن که ائتلاف آبادگران شکل گرفته تحت نظارت بیت رهبری، در پندار خود شعار "مجلس در رأس امور" را واقعی و جدی بیان‌کنند.

ج- علاوه بر این‌ها بنظر می‌رسد که بدلیل پیوندهای باندی و منطقه‌ای که بین کمیسیون تحقیق و تفحص مجلس خبرگان و کمیسیون متناظران در مجلس شورای اسلامی وجود داشته است، آن هادرمه‌مانگی بایکدیگر تلاش کرده‌اند که نظارت بر قوه قضائیه سرکش و تمکین ناپذیر را مشترکاً به پیش ببرند. که البته با فریاد ایست، ضدحمله و پرونده سازی‌های حریف مواجه شده‌اند. با این همه بعید است که این نوع خط و نشان کشیدن‌ها بتواند روند رو به تشدید میان باندها و میان این یا آن ائتلاف را برای تسخیر قدرت متوقف کند. برعکس همه شواهد و قراین نشان دهنده آنست که تسخیر کامل قدرت توسط این یا آن باند و توسط این یا آن ائتلاف، با تشدید تنش‌ها و منازعات درونی حاکمیت همراه شده و رویای دست یابی به حاکمیت یک‌پارچه به سراب دسترسی ناپذیر تبدیل می‌شود.

17 دیماه 1383

زیرنویسها :

* ۱- گرچه طرفین دعوا سعی زیادی دارند که ماجرا را کنترل کرده و از دید عمومی پنهان نگه‌دارند. اما شدت نزاع‌ها و سهم خواهی‌ها بیش از آن است که بتوان آن‌ها را بطور کامل پنهان نگهداشت. بعنوان مثال عشرت شائق در گفتگوی خود در برابر افشاکاری‌های حریف از یکسو می‌گوید این ماجرا نباید بیش از این در انظار عمومی قرار بگیرد و اضافه می‌کند بهترین واکنش لحظه کنونی "سکوت و سکوت و سکوت است"، و از سوی دیگر بطور ضمنی حریف را

تهدید می‌کند که اگر راست می‌گوید بدون در نظر گرفتن حق مصونیت نمایندگی، وی را محاکمه کنند تا او پرده‌ها را بالا زده و ناگفته‌ها را بگوید (نقل به معنا از اطلاعیه و نیز گفتگوی عشق شائق با خبرگزاری ایسنا).

* ۲- تشریح بیشتر صورت بندی تضادهای حاکمیت در دوره جدید و نقش هاشمی رفسنجانی بیرون از حوصله این نوشته است و خوانندگان می‌توانند در این مورد به مقاله‌ای از نگارنده تحت عنوان .. مراجعه کنند.

* حمایت و علنی شدن مواضع مشکینی و کنی و شماری دیگر از مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران بسود رفسنجانی گوشه‌ای از این نوع صف آرانی‌های جدید است.

* با ما ارتباط بگیرید *

سر دبیر هفته نامه

arash.k@rahekargar.net

روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن عمومی سازمان

49 -40 -6777819

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.com

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

فاجعه آسیا



مثلاً در ارتباط با زمین لرزه، اگر چه نتوانسته جلوی وقوع آنرا بگیرد، اما قادر بوده **اولاً** علت وقوع آنرا کشف کند، ثانیاً مناطق زلزله خیز را شناسایی کند و **ثالثاً** با ارتفاع کفایت و استقامت مساکن و ساختمانها، جلوی تلفات جانی و مالی وسیع و هول انگیز را بگیرد. از اینرو گرچه زمین لرزه یک رویداد طبیعی (و فعلاً اجتناب ناپذیر) است و حرکت و ریزش لایه ها و گسل های کره زمین، عامل وقوع آن محسوب می شود، اما تبدیل شدن آن به یک فاجعه انسانی، دیگر بهیچوجه طبیعی نیست و با توجه به پیشرفتهای و تواناییهای فعلی بشریت، کاملاً غیر طبیعی و اجتناب پذیر است.

در زمان های قدیم، که عقل بشر هنوز قد نمیداد که ریشه های علمی برخی سوانح طبیعی را در یابد، معمولاً به افسانه های خرافاتی روی می آورد. بخشی از مردم تصور میکردند که زمین بر سر شاخ گاو یا حیوانی قرار دارد. این حیوان هر گاه احساس خستگی نمود، زمین را حرکت داده و از این شاخ بر آن شاخ خود قرار میدهد. پاره ای هم که بت های خود ساخته شان را می پرستیدند، زمین لرزه را ناشی از خشم "بت اعظم" خود میدانستند که گویا از عملکرد و چاکری قبیله رضایت ندارد. در پاسخ به این غضب خرافاتی، بخشی از مردمان با قربانی کردن حیوان و حتی انسان، سعی در فرونشاندن عطش خشم آلود بت خدای گونه خود میکردند. بعدها که ادیان مبتنی بر یکتا پرستی پدید آمدند و بت ها مطرود و مفلوک گشتند، بر این گونه افسانه های خرافاتی مهر پایان گذاشته شد، اما بجای آن، موهومات و خرافات جدیدی برای تشریح علل بروز سوانح طبیعی ویرانگر بویژه زمین لرزه، اختراع شد. جای بت یا بتهای دست ساز انسانها را " موجود" نامرئی و لایتناهی بنام "خدا" گرفت. مثلاً آموزه های دین اسلام و بسیاری از ادیان، در توضیح رویداد طبیعی اما ناخوشایند زمین لرزه، سرشار از تحلیل های خرافاتی و ضد علمی است که در طول قرون بر ذهن میلیونها انسان رسوب کرده و دائماً تکرار و باز تولید می شود. عباراتی نظیر : " ای خدا، ما چه کردیم که اسیر این بلا شدیم" و یا " گناه ما چه بود که این چنین بر ما غضب کردی" و یا " مگر بنده گوی و ایمان ما بر تو ثابت نشده بود که خواستی مجدداً ما را امتحان کنی" و که معمولاً از زبان بستگان قربانیان فاجعه بیان می شود، عمق این رسوبات ضد علمی نشأت گرفته از آموزه های مذهبی را به اثبات میرساند. بر مبنای این آموزه ها، زمین لرزه گرچه دردناک و مصیبت آفرین است، اما " مشیتهای الهی" است که پشت آن " حکمت" بسیار خوابیده است!! این "مشیت" یا محصول خشم و غضب خدا از بنده گان تقصیر کار خود است که " عظمت قدرت پروردگار" را از یاد برده اند، لذا لازم می شود از طریق یک " شوک تراپی" (زمین لرزه) این قدرت و فاعل مطلق را به همگان یاد آوری نمود، و یا

ناشی از اراده خدا برای آزمایش و امتحان مجدد بنده گان خود است.

معلوم نیست وقتی "خرافه" "بهشت و جهنم" در بسیاری از ادیان تعبیه شده اند تا انسان خطاکار و " لاکتاب" را به سزای "گناهان" خود برسانند و یا مومنان را بخاطر بنده گوی و خدمات شان پاداش دهند، دیگر چه ضرورتی است، قبل از " آخرت" در همین دنیا، حساب مردم را برسند، آنهم فله ای !! یعنی بدون جدا کردن "بندگان پرهیز کار" از "کافران و منافقان و دنیا پرستان" همه را با هم زیر خاک مدفون کنند و به ضغیر و کبیر هم رحم نکنند و از کودک شش ماهه تا سالخورده هفتاد ساله نگذرند!!

البته اکثر ادیان بزرگ موجود یک تا سه هزار سال قبل بوجود آمده اند. در آنزمان دانش بشر هنوز قادر به تحلیل علمی بسیاری از حوادث و رویدادها نبود، از اینرو تئوری پردازان در مورد " خشم و امتحان الهی" دانستن، مصیبت هایی چون زمین لرزه، بی هیچ چالشی توسط انبوه انسانها پذیرفته می شد، اما تکرار این جعلیات خرافاتی در قرن بیست و یکم و در عصر فوران علم و تکنولوژی، بیش از آنکه نشانه پایبندی به آموزه های اورجینال دینی باشد، صرفاً پرده ساتری است بر ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی دولتها و نظاماتی که از زیر بار مسئولیت، شانه خالی می کنند و هیچ تلاشی برای جلوگیری و پیشگیری از ابعاد هولناک تلفات جانی و مالی بعمل نمی آورند. بعید است دست اندرکاران این رژیم ها و سیستم ها، ندانند که علل زمین لرزه چیست و راه جلوگیری از تبدیل آن به فاجعه کدام است؟ آنها عمداً سر خود را چون تکیه در برف فرو میبرند تا از روبرو شدن با پرسشهای ساده اما رسوا کننده قربانیان و آسیب دیده گان فاجعه، خلاص شوند.

فاجعه ای که در روز یکشنبه 26 دسامبر، بدنبال بروز زمین لرزه در بستر اقیانوس هند و سپس حرکت خیزاب " سونامی" بطرف جزایر و مناطق ساحلی کشورهای حوزه اقیانوس هند پدید آمد، یکی از این فجایع بود که " طبیعی" پنداشتن آن، جز خاک پاشیدن به چشم " خلیق" نست. ظاهراً و در نگاه اول، هم زمین لرزه و هم سونامی جزو سوانح طبیعی محسوب میشوند که بشریت و دانش - تا این لحظه - قادر به جلوگیری از آنها نشده اند. اما طبیعی پنداشتن یک رخداد، یک چیز است و تبدیل شدن آن به فاجعه چیزی دیگر.

افکار عمومی جهان از خود میپرسد: چگونه است که زمین لرزه " بم" جان پنجاه هزار انسان را میگیرد، اما زمین لرزه ای با همان قدرت، در همان زمان در کالیفرنیا آمریکا رخ میدهد و فقط چند کشته و مجروح بجای میگذارد؟ مردم از خود میپرسند: چرا همین چند ماه پیش - در موقع بورانهای ساحلی (هوری کن) در حوزه کارائیب - ساکنان سواحل فلوریدای آمریکا، یکی دو روز قبل از وقوع سانحه، امکان آنرا پیدا میکنند که به موقع شهرها و مناطق مسکونی تحت خطر را تخلیه نمایند، اما همین همدارباش در مورد ساحل نشینان حوزه اقیانوس هند صورت نمی گیرد؟

میدانیم که حتی اگر این اعلام آماده باش، چند ساعت پیش از فاجعه صورت میگرفت، جان دهها هزار انسان و بویژه کودکان بی دفاع، اینچنین قربانی " هیولای" سونامی نمی شد! در جریان همین رویداد، اخبار رسوا کننده ای در مورد سهل انگاری دولتهای فاسد و نظامات سرمایه داری، فاش شد، که مو بر تن انسانها راست میکند. در اولین خبر، فاش شده، که موسسه " دریا لرزه" و سونامی سنخ " هاوایی" (از ایالات آمریکا در حوزه اقیانوس آرام) متوجه بروز حادثه شده، اما ظاهراً بدلیل تعطیلات کریسمس و " عدم امکان تماس با مقامات دولتی کشورهای حوزه اقیانوس هند" قادر نشدند آنها را خبر کنند!! تو گویی ما نه در عصر انقلاب عظیم تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات، بلکه در عصر حجر زندگی میکنیم که نتوان از طریق رادیو، تلویزیون، ماهواره، اینترنت و ... مردم منطقه را مستقیماً از وقوع فاجعه مطلع نمود؟ این سهل انگاری، اگر جنایت علیه بشریت نیست، پس چیست؟ در خبر دوم فاش شده که یکی از دانشمندان تایلند از چندین ماه پیش با دادن هشدار در مورد احتمال بروز زمین لرزه در اقیانوس هند و هجوم سونامی به طرف سواحل منطقه، خواستار آگاه کردن مردم منطقه و نصب دستگاههای لرزه نگار و دریا لرزه شده بود، اما دولت ضد مردمی و فاسد تایلند به بهانه تأثیرات منفی چنین هشدارگری بر رونق توریسم، از انتشار آن جلوگیری نمود و

فاجعه آسیا

پیام " ستاد یاری بم " به خانواده های داغدار و بازماندگان زلزله وحشتناک اقیانوس هند !

مردم مصیبت دیده هند، اندونزی، سریلانکا، مالزی، تایلند !

ما به مناسبت سالگرد زلزله هولناک بم در اوایل دیماه 1383، در این شهر غرقه در ماتم و در گورستانهایی که 45 هزار کشته را در خود جای داده اند، در حال عزاداری و همدلی بودیم که خبر فاجعه زلزله اقیانوس هند را شنیدیم. گمان بردیم این اشک چشمان مردم ماتمزده ماست که در آن سرزمینها میجوشد. و باز دانستیم که همه ما را درد مشترک فقر، تبعیض، محرومیت و آسیبپذیری در برابر بدآمدهای طبیعی و اجتماعی و اقتصادی به نوعی به هم میپیوندد. اینجا طغیان کویر خاک برسران کرد و آنجا سیلابهای شور اقیانوسهای به خشم آمده، صدها هزار تن از اعضای خانواده و هموطنان شما را با خود برد.

بی هیچ تردید ما در اندوه شما، چون خود شما، شریکیم. از آنرو که میدانیم در نهایت این محرومان و ستمدیدگان و بلاکشیدگانند که باید به یاری یکدیگر بشتابند، دست پیشنهاد یاری به سوی شما دراز میکنیم. خواهشمندیم به ما بگویید با توجه به تجربه ها و توانایی همامان چه کار برایتان انجام توانیم داد. البته از نخستین لحظه های وقوع فاجعه اقیانوس، هیئت مدیره ستاد یاری بم (سیب) بر آن شد تا کمکهایی را در حد بضاعت خود، از محل یاریهای مردمی، در اختیار سازمانهای مردمی در کشورهای مصیبتزده آن منطقه بگذارند. در اینجا به همه نیکوکاران ایران و جهان، به ویژه یاران سیب، اعلام میداریم که از همین روز برنامه ویژه ای برای جمع آوری کمکهای نقدی و کالایی و انسانی و همراهی با سازمانهای مردمی در جهت یاری به آسیبدیدگان، از سوی سیب تدوین شده است.

اشکها را پاک میکنیم، چنان که شما با ما کردید. با آرزوی شکستناکی برای غلبه بر رنجهامان.

هیئت مدیره ستاد یاری بم (سیب)



حتی از ایجاد ایستگاه لرزه سنج در منطقه خودداری ورزید. لازم به تذکر است که سالانه بیش از 13 میلیون توریست از تایلند دیدار میکنند که بخشی از آنها به خاطر رونق وسیع سکس و حراج علنی کودکان و نوجوانان تایلندی در این زمینه، به آنجا سفر میکنند. به همین خاطر و نیز کشته و ناپدید شدن هزاران توریست در جریان فاجعه اخیر، بیشترین توجه رسانه های آمریکایی و اروپایی به تایلند منعطف شده است و نمایندگان اعزامی جورج بوش به منطقه (کالین پاول و برادر بوش) ابتدا وارد تایلند شدند. اما خبر سوم حاکی از این بود که گویا مدتی پیش مسئله ایجاد یک ایستگاه و موسسه دریا لرزه سنج، در پارلمان هند پیشنهاد شده بود که ظاهراً بدلیل هزینه بر بودن آن، از "خبرش" گذشتند. بدنبال وقوع فاجعه نیز نخست وزیر هندوستان اعتراف نمود که هزینه احداث چنین ایستگاهی تنها سی میلیون دلار بوده است.

بدین ترتیب مشخص میشود که اولاً دانشمندان و زمین شناسان - قبل از حادثه - از احتمال خطر آگاه بوده اند و در مورد آن هشدار داده اند، ثانیاً هزینه احداث چنین ایستگاه هشدار دهنده ای از سی میلیون دلار تجاوز نمیکرده است که دولتهای فاسد منطقه و نیز امپریالیستهای جهانخوار تمایلی برای تأمین چنین بودجه ناچیزی نداشته اند. اکنون در پی این سهل انگاری - و در واقع قتل عام "عمد" - هم دولتهای درمانده منطقه و هم کشورهای پیشرفته سرمایهداری مجبور شده اند دهها بار بیشتر از هزینه چنان ایستگاه هشدار دهنده ای، خرج کنند. تازه همین حد از کمکها هم تحت فشار "ابرقدرت افکار عمومی" صورت گرفته است. مثلاً آمریکا در ابتدا فقط اعطای 35 میلیون دلار کمک را پذیرفته بود که حتی صدای اعتراض برخی از "دمکراتها" و محافظه کاران را هم برانگیخته بود. این کمک اکنون تحت فشار مردم آمریکا و افکار عمومی جهانی، به 350 میلیون دلار افزایش یافته است. یا دولت کانادا در ابتدا فقط 4 میلیون دلار متقبل شده بود و نخست وزیر و برخی وزرای آن حتی در موقع فاجعه مایل نبودند به مرخصی خود در اقصی نقاط جهان پایان دهند. دولت کانادا اکنون میزان یاری خود را به 80 میلیون دلار افزایش داده است. بگذریم که تا این لحظه حتی ده درصد این کمکهای وعده داده شده نیز بدست انبوه میلیونی مردم آواره، گرسنه و تشنه و بیمار منطقه نرسیده است، بطوریکه مردم برخی از جزایر و روستاها، هیچگونه امدادی دریافت نموده اند.

بعلاوه جدا از نیاز مبرم مردم به آب، غذا، پوشاک، چادر، دارو و ...، زیر ساختهای اقتصادی و اجتماعی ساحل نشینان بکلی نابود شده و میلیاردها دلار بودجه و سالها طول میکشد که وضعیت این مناطق به حالت اول باز گردد و برخی هیچگاه باز نخواهد گشت. اکنون سرنوشت مردم منطقه، نه تنها به ارسال فوری، وسیع و همه جانبه کمکهای غذایی و دارویی گره خورده، بلکه ادامه حیات آنها و "بازگشت شان" به پرورس کار و زندگی، به دریافت میلیاردها دلار کمک نقدی، مصالح ساختمانی، وسایل حمل و نقل، قایق های ماهیگیری برای ساحل نشینان، احداث مدرسه و نیز مهد کودک برای انبوه دهها هزار نفری کودکان یتیم شده و ... مشروط شده است و این امکان پذیر نیست مگر از طریق راه اندازی یک جنبش جهانی همبستگی مردمی برای تحت فشار قراردادن کشورهای پیشرفته سرمایه داری و نهادهای گول پیکر مالی نظیر: صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، جهت اعطای کمکهای بلاعوض و نیز بخشودن کامل قروض هنگفت کشورهای آسیب دیده. بدون چنین جنبش و همبستگی بین المللی، محال است وضعیت منطقه، سامان گیرد.



عراق
.....

عراق به چنین سرنوشتی شرکت جسته باشد و ارتش اشغالگر و دولت کارگزار آن را در سرکوب مقاومت و بازسازی کلونیایی کشور باری داده باشد، کمترین کیفری که در انتظارش می تواند باشد، انحلال است. با غلتیدن به چنین سیاستی، گروه هایی چون حزب کمونیست عراق باید به معجزه معتقد باشند، اگر گمان می کنند سرنوشت بهتری برایشان مقدر شده است.

4

راه رهایی مردم عراق از مسیر مقاومت در برابر اشغال و شکست کامل طرح کلونی سازی کشورشان می گذرد. این راه را نه می توان دور زد، نه در درستی اش شک کرد. اما، مقاومتی که از درون یک جنبش بنیاد گرای دینی یا قومی سر بردارد، گشاینده ی چنین راهی نمی تواند باشد. در درستی این برداشت هم نباید تردید کرد. استنتاجات منطقی به کنار، واقعیت های ملموس جز این نمی گویند. مراجعه به آنچه به دهه های اخیر در ایران، افغانستان، سودان و بسیار کشورهای دیگر رخ داده اگر کافی نباشد، می توان به تجربه ی جاری و مستقیم خود مردم در عراق نگاه کرد. در هر نقطه ای از عراق که ارتجاع اسلامی قدرت کنترل پیدا کرده، مدل کوچکی از عراق مطلوب خود را بر پا داشته است. در این عراق محاکم شرعی حکم می رانند. بساط تخته شلاق و ساطورو قطع عضو پاست. حجاب اجباری با محدودیت های اشتغال زنان و خشونت جنسی تکمیل میشود. " نمایش فیلم های غربی" و همه ی مظاهر دیگر فرهنگ غرب ممنوع است. قتل مخالفان کمونیست و سوسیالیست واجب است. هزاران نفر از کولیانی از سکونت های خود در مناطق شیعه نشین (از جمله در شهرک صدر) بیرون ریخته میشوند. پیگرد و کیفر هم جنس گرایان که دیگر جای خود دارد و از جمله ی مسلمات و واجبات است. خبرنگاری گزارش می کند، در محله تحت کنترل " جهادی ها" در فلوجه، نوشیدن آب با دست چپ هم از جمله رفتارهای خلاف شرع است و مستحق کیفر (15).

اسلام سیاسی و ناسیونالیسم نژادی بخشی از " مساله عراق" است، نه قسمتی از راه حل آن. دست یافتن هر یک از این گرایش های فوق محافظه کار به قدرت سیاسی مساوی است با غرق شدن مردم عراق در نفرت قومی و مذهبی، شقه شقه شدن کارگران و زحمتکشان، قتل عام، تجاوز و جنگ؛ سقوط فرهنگی و اجتماعی و روانی و نابودی همبستگی طبقاتی و انسانی در میان توده ی مردم؛ و سرانجام، مساوی است با زانو زدن در برابر قدرت های امپریالیستی و بخاک افتادن در مقابل فرمانروایی کوریوراسیون ها. با اسلام سیاسی و ناسیونالیسم نژادی می توان در برابر اشغال امپریالیستی ایستاد و حتی بر آن چیره شد، اما، نمی توان با آن جایگزین رهایی بخش بنا نهاد. درست است که، اسلام سیاسی و ناسیونالیسم قومی- نژادی واکنشهایی هستند نسبت به ظلمت افکنی، بیدادگری و بربریت سرمایه در آستانه ی قرن بیست و یکم. اما، واکنشهایی هستند مایوسانه، و به همان اندازه ظلمت افکن، بیدادگر و بربرمنشانه. با این ایدئولوژی هابه راحتی میتوان از دره ی مرگ و شهادت طلبی پایین رفت؛ اما، برقله یک زندگی بهتر و یک جامعه ای انسانی تر فرار شدن؟ هیهات!

مقاومت بنیاد گرایانه، یک بیراهه است. اشغال امپریالیستی و خطر کلونیالیسم هر نباید مانع از دیدن این واقعیت شود. نمی توان به نام اولویت مبارزه ی ضد امپریالیستی، به نام اولویت رهایی از چنگال اشغالگران، نسبت به خطری که از درون بحران جاری سر بر می دارد و به سرعت رشد می کند منفعل ماند. بدتر از آن، نباید اجازه داد مرحله بندی های ذهنی و تفکیک "عمده" و "غیر عمده" چراغ سبزی شود برای وارد شدن به دسته بندی جبهه ای و یا ائتلاف های تاکتیکی با اسلام سیاسی و ناسیونالیسم قومی (16). با این که از تجربه ی ایران بیش از 25 سال می گذرد، و با اینکه شرایط امروز عراق از جهات زیادی با شرایط آن روز ایران متفاوت است، اما، تجربه ایران هنوز درس های آموزنده ای می تواند برای سوسیالیست ها، کمونیست ها و همه ی نیرو های پیشرو عراق داشته باشد. کمینیسم نه از آن رو در ایران به قدرت رسید که چپ در نبرد برای براندازی رژیم شاه کوتاهی کرد، بلکه، بیش از همه، بدان سبب بود که چپ نتوانست، و یا نخواست، اسلام سیاسی را به عنوان خطری که در جریان مبارزه با دیکتاتوری

برخورد با قوانین و مقررات شرع هم از این قاعده ی کلی مستثنی نیست. تاکید بر سکولاریسم تا جایی جایز است که بمباران مردم غیر نظامی را با آن بتوان توجیه کرد. و گرنه، نظریه ی نسبیت فرهنگی، که نو-کانسرواتیوها مصالح ایدئولوژیک لازم برای ساختمان امپراطوری جهانی خود را از آن وام می گیرند، راه را بر سازش با آیت الله ها نمی بندد. هر گاه با پوشاندن " حجاب اسلامی" بر اندام غارت و بهره کشی فراملی های آمریکایی بتوان اراده ی مقاومت و مبارزه را در بخش هایی از مردم سست کرد، چه جای تعلل. یا اگر بتوان برای گشودن سر خم نفت از آیت الله سیستمی فتوی گرفت، چرا نمی توان به بستن در میکرده ها حکم داد، و حتی روایتی از آپارتاید جنسی را با قامت عراق سازگار کرد؟ سهل است، چرا نمیتوان به یک قانون اساسی مبتنی بر شرع اسلام رضایت داد و ضمیمه سازی این کشور را "اسلامیزه" کرد؟ و بالاخره نباید فراموش کرد، بسیاری از نرمش ها و یا سازش هایی که اشغالگران و یا کارگزاران عراقی آن ها امروز از خود نشان میدهند، بیرون از بستر عمومی موجود قابل درک نیستند. چشم پوشی نسبت به برخی اعتراضات و نرمش در برابر شماری از مطالبات (اعم از کارگری و غیر کارگری) بدون در نظر گرفتن شرایطی که در آن مقاومت مسلحانه شتابان در حال گسترش است قابل درک نخواهند بود. مقاومت مسلحانه امروز سبب شده که تلاش واشنگتن برای بازسازی سیاسی و اقتصادی عراق، اگر نه متوقف، بلکه به شدت کند شود. در هم شکستن مقاومت مسلحانه، از اینرو، در این مقطع اهمیت محوری دارد و بابت آن کمترین هزینه ای که می توان پذیرفت، نرمش نسبتی در برابر گروه هایی است که رویکرد غیر نظامی را در مقاومت انتخاب کرده اند. آنچه که لازم باشد، این نرمش و انعطاف حتی می تواند تا حد دادن امتیازات سیاسی هم فرا رود؛ اگر گیرندگان امتیاز تن به همکاری با نیروهای اشغالگر بدهند و خصوصاً، از سرکوب مقاومت مسلحانه جانبداری کنند، میتوانند امیدوار باشند سهمی از "پول خون" را هم به جیب بزنند. این دیگر از جمله اسرار نیست که، سپردن برخی امور اجرایی به شماری از رهبران حزب کمونیست عراق و یا به رسمیت شناختن اتحادیه کارگری وابسته به این حزب (ای-اف-تی) یو) قیمتی است که پنتاگون و سیا بابت حمایت این حزب از سرکوب مقاومت می پردازد(14).

با شکست مقاومت مسلحانه، اگر ارتش اشغالگر بدان موفق شود، و شتاب گیری برنامه "نوسازی" (بخوان غارت تمام و کمال عراق) نرمش، سازش و امتیاز دهی به عنوان یک تاکتیک دیگر به سختی موضوعیت خواهد داشت. سنگرهای "مقاومت مدنی" و یا روزنه های اعتراض سیاسی که هنوز تحمل می شوند، با برخاستن موج های عظیم بیکار سازی و رشکستگی تولیدکنندگان خرد و فلاکت و فقری که نوسازی در پی خواهند آورد، باید بر چیده شوند. مفاهیمی نظیر، "امنیت ملی"، "جنگ علیه تروریسم"، "پاسداری از دموکراسی" دو باره باید تعریف شوند و افزودن چاشنی زندان و شکنجه و اعدام به تازیانه ی بیکاری و گرسنگی می تواند همانقدر ضرورت پیدا کند که اعلان سیاست "عدم انعطاف مطلق" در برابر "حرج و مرج".

نه! با پروژه کلونیایی، راهی به سوی یک عراق قابل تحمل برای اکثریت مردم آن گشوده نخواهد شد. وعده پیشرفت، رفاه، آزادی، دموکراسی و تمدن پیش کش. دریغ از امنیت، یک در آمد بخور و نمیر، امکاناتی اولیه برای درمان و آموزش. حتی دریغ از قند و چای جیره بندی شده ی رژیم سابق، آب آشامیدنی رایگان، برق ارزان و یا حتی یک سر پناه در سکونتگاههای غیر رسمی حاشیه ی شهرها. چشم اندازی که در این سمت بروی مردم عراق گشوده می شود، سلب مالکیت عمومی است و برده سازی اکثریت جمعیت؛ از کرد و عرب گرفته تا شیعه و سنی و مسیحی. آن نیروی سیاسی که از تشخیص چنین چشم اندازی عاجز باشد را تاریخ نخواهد بخشید. اما، آن نیروی سیاسی ای که در کشاندن

عراق

شاه در حال رشد است درک کند و برای مهار آن، در همان دوره ، چاره اندیشی کند. چپ ایران هنوز پس از 25 سال از زیر بار ضربات ناشی از چنین خطایی کمر راست نکرده است. بگذریم از اینکه، بخشی از این چپ را حمایت از ضد-امپریالیسم جنبش اسلامی و سازش و ائتلاف با حکومت اسلامی بکلی نابود ساخت.

5
برای مردم عراق نه کلونیالیسم گزینه است، نه بنیاد گرایی و نه هیچ یک از این دو تقدیر گریز ناپذیر. هرگاه برای یافتن نیازها و ظرفیت های واقعی مردم عراق اندکی زیر پوسته ی و وضعیت جاری به جستجو به پردازیم، چیزی جز ضرورت و امکان چشم انداز سوم به دست نخواهد آمد. چشم اندازی که یک جنبش مقاومت پیشرو- مردمی و دموکراتیک آن را نوید می دهد و یک چپ سکولار در شکل دادن به آن پیش قدم است. این جنبش در شکل نطفه ای اش هم اکنون وجود دارد. اما، هر گاه بخواهد از این مرحله عبور کند و در هیات یک فاعل انتقال تاریخی در حیات سیاسی عراق ظاهر شود ناگزیر است به درون یک کارزار نظری و سیاسی بسیار پیچیده و سنگینی قدم بگذارد و از موانع دشواری عبور کند. کاری که علاوه بر اعتماد به نفس ، امید و جسارت از جمله محتاج آنست که:

بر تصویری که صحنه سیاسی عراق را حول یک خط استوای ارتجاعی به دو نیمه تاریک تقسیم می کند خط رد کشیده شود. درست است که حضور یک جنبش چپ سکولار در عراق امروز کم رنگ است، حتی از جهاتی حاشیه ای است، اما، وجود آن قابل انکار نیست. با این تاکید، محدود ساختن گزینه های سیاسی به ایاد علوی و مقتدا صدر نه تنها بیان ظرفیت های واقعی نیست، بلکه واقعیت های کنونی را هم برنمی تاباند(17). اما، به فرض، در صحنه سیاسی عراق یک نیروی پیشرو ضد امپریالیست اساساً غایب بود، در آن صورت می بایست بوجد می آمد. عدم حضور این نیرو نشانه بی نیازی مردم عراق نسبت به یک جنبش پایداری سکولار و یک پروژه ی سیاسی که به سمت آزادی و برابری نشانه گیری کرده باشد و بر پایی خود حکومتی مردم را هدف خود قرار داده باشد نیست. این نیاز خصوصاً در موقعیت تاریخی کنونی از هر زمان دیگر سوزان تر است و کمتر از هر زمان دیگر جایز است بی پاسخ بماند. بعلاوه، صحنه سیاسی کنونی یک تقدیر تاریخی نیست، می توان آن را بر هم زد و باید هم آنرا بر هم زد. چپ سکولار و ضد-امپریالیست، در شرایطی که نوعی قدرت دو گانه و حتی چند گانه بر کشور حاکم است و تناسب قوای موجود تا تثبیت نهایی فاصله زیادی دارد، فرصتی طلایی در اختیار دارد؛ فرصتی که با استفاده از آن می تواند ظرفیت های اجتماعی و طبقاتی خود را مادی سازد و به میدان آورد.

در شرایطی که خرد متعارف به مصلحت گرایی فرا می خواند ، چپ به پرئسیب های سیاسی و ارزش های اخلاقی خود نباید پشت کند. ظهور پر رنگ یک ارتجاع مذهبی- قومی از درون کارزار مقاومت ضد امپریالیستی ، امروز یک فاکت است. این واقعیت، اما، اگر سبب شود چپ سکولار و پیشرو نسبت به ادامه مبارزه ضد امپریالیستی دچار سستی شود و از کارزار ضد اشغال فاصله بگیرد، فاجعه بار است. آنچه تحولات آینده ی عراق را شکل خواهد داد ، کنش متقابل میان اشغالگران امپریالیست و پایداری ضد-امپریالیستی است. خروج از این معادله، خروج از کارزاری است که آینده ی عراق را مهندسی می کند. چپ هر قدر از انقلاب و برابری و آزادی سخن بگوید، اما وقتی که مردم کشورش زیر پوتین های یک ارتش کلونیالی له می شوند از مقابله شانه خالی کند، به آنان یک راه را بیشتر نشان نمی دهد: به آیت الله ها و شیخ ها و ژنرال ها پناه ببرند.

نگرانی نسبت به گسترش دامنه ی اعتبار و نفوذ جنبش بنیادگرا هر قدر هم بر حق باشد، نباید سبب شود چپ سکولار در پشتیبانی از حق هر شهروند عراقی، صرفنظر از تعلقات سیاسی و مذهبی، برای به بیرون ریختن ارتش اشغالگزار خانه و شهر خود دچار تزلزل شود. یا بدتر از این، در برابر بمباران و موشک باران شهر

ها و روستا ها و کشتار بی رحمانه ی مردم بی دفاع لحظه ای سکوت کند. بی اعتنایی نسبت به سلب آزادی های سیاسی و مدنی و یا چشم فرو بستن نسبت به دستگیری و شکنجه ی حامیان و شرکت کنندگان در مقاومت (حتی آنهایی که در صورت رسیدن به قدرت ممکن است در قتل عام چپ ها درنگ نکنند) خطایی است که هرگز بخشوده نخواهد شد. با عرضه ی یک نسخه ی سرخ از یک ارتجاع سیاه، چپ هرگز به یک جایگزین میدل نخواهد شد(18).

و مهم تر از همه، کارزار مقاومت به مقابله با اشغال نظامی و سلطه سیاسی مستقیم نباید محدود شود و اشغال کوریوراسیونی عراق (اشغال اقتصادی) اجازه نباید به گونه ای خزیده به پیشروی خود ادامه دهد(19). پل برمر، فرماندار سابق آمریکا در عراق، با ابلاغ 100 فقره حکم رسمی طرح دولت خود برای آن چه باز سازی (در واقع نوسازی) اقتصادی عراق خوانده می شود را به اجرا گذاشته است. با اولویت بخشیدن به خصوصی سازی ، این طرح مقرر می دارد که 200 بنگاه دولتی، تقریباً تمام دارایی های عمومی عراق ، به تملک صد در صد کوریوراسیون های آمریکایی حامی دولت بوش در آید. آزاد سازی تجارت ، خارج ساختن سیستم بانکی از کنترل دولتی و مقررات زدایی از بازار کار نیز وظیفه دارند در جریان یک رقابت نابرابر، ساختارهای بومی را در هم بشکنند، آزادی بی قید و شرط حرکت سرمایه را تضمین کنند و به هر گونه محدودیت در بهره کشی از کار پایان دهند. پیش بینی های سیاسی این طرح برای باز گشت ناپذیر ساختن فرآیندهایی که با اجرای آن آغاز می شوند چند جانبه است . برمر با تعیین اعتبار زمانی 40 ساله برای قرار دادها و تمهیدات دیگر کوشیده است همه ی راه های قانونی را به روی بازنگری های بعدی و یا توقف طرح ببندد(20). در این طرح، حتی " انتقال قدرت" خواه به صورت انتصابی و خواه انتخابی صورت گیرد، وسیله ای فرض می شود که قادر است زیر قرار دادهایی که سفیر ایالات متحده منعقد می سازد ، به نام مردم عراق، مهر نائید بگذارد و اشغال اقتصادی عراق را از دیدگاه مناسبات حقوقی موجود بین المللی رسمیت بخشد.

تردید نیست که مقابله ی کارگران صنعتی، خصوصاً کارگران نگاههای دولتی که نخستین قربانیان طرح دولت بوش برای " بازسازی " اقتصادی عراق هستند، با این طرح برای به شکست کشاندن آن اهمیتی حیاتی دارد. اما، مطلقاً بدان معنی نیست که اگر این مقاومت در میان همه ی توده های کار و زحمت گسترش نیابد لزوماً راه بجایی برد. مقاومت علیه اشغال کوریوراسیون عراق می تواند همه ی آن هایی که تهیدستی و فلاکت مضاعفی در انتظارشان است، از دهقانان تا پرولناریا غیرصنعتی و تا بیکاران و نیمه بیکاران، را زیر یک چتر مشترک گرد آورد و در یک کارزار فراگیر و سراسری همبسته سازد.

ایستادن در برابر نوسازی ، پروژه از سوی کسانی که 12 سال محاصره اقتصادی و قریب 2 سال جنگ و اشغال و ویرانی آنان را تا آستانه یک فاجعه ی انسانی پیش برده البته، کاری به غایت دشوار و پیچیده است. امروز در عراق منابع عمومی تمامآ در اختیار نگرپیونت است. در این کشور، بکتل و شورون و هالی برتون و بزرگ ترین کارفرمایان اند؛ از تور امنیتی - اقتصادی رژیم پیشین برای عراقیان کم در آمد چیزی بر جای نیست. کمترین تکیه گاههای توده ی فرو دست و آنهایی که جز از طریق فروش نیروی کار خود منبع دیگری برای تأمین معیشت در اختیار ندارد فرو ریخته است. در این شرایط بی آنکه مقاومت علیه اشغال اقتصادی با مبارزه برای بقا توأم شود، گسترش ابعاد آن در میان توده ی محروم و تهیدست با دشواری جدی روبه رو است. به عکس، در شرایط وجود ارتش ذخیره ی کاری عظیم و مستاصل ، این سرمایه اشغالگر است که نه تنها قادر است برای نیازهای اقتصادی خود نیروی کارارزان تأمین کند، بلکه می تواند برای ساختن یک ارتش کلونیالی نیزاز میان داوطلبان گرسنه با فراغ بال سربازگیری کند.

گسترش مقاومت در این عرصه مستلزم بوجد آمدن زنجیره ای از کارزارها و جنبش ها اجتماعی- سیاسی است که بیرون از حوزه های کنترل کوریوراسیونی و یا دولتی ، و خارج از مناسبات کلاسی و بازار قادر باشند به نیازهای اولیه توده ی مردم پاسخ دهد؛ در تجربه ی جاری مردم عراق حلقه هایی از این زنجیره هم اکنون در

عراق

اشغال، طرح خطر بنیاد گرایی اسلامی از سوی برخی روشنفکران آمریکایی را صرفاً ناشی از بینش خود محورانه آنان می داند و می نویسد: هرکس در مبارزه برای خود رهایی وارد شود، اما، توجه کافی به " ارزش دموکراتیک غربی " نداشته باشد، از دید آنها، " بنیاد گرا " و " تروریست " است . به رغم اینکه نقد پتراس از روشنفکران آمریکایی به طور کلی نقدی بیجاست، اما ، در این مورد مشخص ، مساله این است که، بنیاد گرایی اسلامی بیش از آنکه به " ارزش های دموکراتیک غربی " بی اعتنا باشد، به " ارزش های اسلام سیاسی " دل بسته است. ارزش هایی که ازدرون آن تنها یک استبداد سیاسی قرون وسطی و یک جامعه ی عصرحجری بیرون می آید . نگاه کنید به *جیمز پتراس* ، ردیف 5 بالا.

17) در این برداشت مایوسانه ، گزارش گران و تحلیل گران ارزنده ای چون *ناومی کلاین* نیز متأسفانه سهمیم می شوند . وی می نویسد: "حتی در بهترین سناریو، گزینه ی موجود در عراق امروز میان بنیادگرایی خطرناک صدر ویک حکومت سکولار بر آمده از اتحادیه های کارگری و جنبش های فمینیستی نیست. گزینه واقعی میان انتخابات آزاد (که در آن هم ریسک به قدرت رسیدن بنیادگرایان وجود دارد، هم، شانس سازمان یابی سکولارها و مذهبی های میانه رو) و انتخابات کاملاً فرمایشی برای واگذاری کشور به *علاوی* و سایر گماشتگان سی" است. یعنی نه تنها انتخاب واقعی در عراق امروز میان *علاوی* و صدر است، بلکه مکانیزم آن هم، در شرایط کنونی، برگزاری انتخابات توسط ارتش اشغالگر کلونیالی است! شاید جای تعجب چندانی نباشد: تسلیم شدن به *رال پالینیکر* هر اندازه هم اندک، زمانی که با پدیده هایی روبروایم که در عمیق ترین تناقضات و بحران های سرمایه داری جهانی ریشه دارند، حتی رادیکال ترین فعالان چپ راهم می تواند عملاً به سیاست انفعالی بکشاند. واقعیت تلخی است، اما، باید پذیرفت.

18) محمود کتابچی، تحلیل گری که نظراتش به حزب کمونیست کارگری عراق نزدیک است، در انتقاد از مواضع حزب *سوشالیست وورکر* که تهاجم نظامی ارتش آمریکا به فلوجه رامحکوم کرده بود، مینویسد: " شکست حرکت آمریکا بدست " مقاومت عراق " ، افتادن مردم عراق است به جهنمی غیر قابل تحمل". با این تاکید، کتابچی تلویحاً از سرکوب مقاومت و طولانی شدن اشغال جانبداری می کند.

نگاه کنید به :
Mahmood Ketabchi, *Which Side is the ISO on , Working Class Socialism or Nationalism and Islamism?* July 8, 2004,

www.wpiraq.net

19) نگاه کنید به نوشته ی بسیار خواندنی *آنتونیا جوهاز* Antonia Juhasz, *Military action may have ended, but corporate invasion has taken over*, May 19, 2003, www.progressive.org

20) نگاه کنید به *استفن زونر*، ردیف 9 بالا



حال شکل گیری است. در میان این تجربه ها، اشغال موسسات تولیدی و خدماتی و راه اندازی مستقل آنها یا سازماندهی کارزارهای مصرف جمعی؛ ایجاد صندوق های کمک متقابل؛ راه اندازی سیستم های خدمات شهری به کمک کار داوطلبانه؛ هم پاری در تامین مواد غذایی؛، پوشاک و دارو و نظایر این ها بیش از همه شاخص اند. این تجربه ها نه تنها پاسخ هایی هستند به نیاز های فوری مردم عراق در جریان مقاومت ضد- اشغال ، بلکه شمایی از یک سیستم اجتماعی در حال پیدایش را بدست دهد که می تواند جای گزینی پیشرو برای گزینه های فوق محافظه کارانه ی کلونیالی و بنیاد گراییانه باشد.

و کلام آخر. مقاومت ضد اشغال به معنی واقعی از مرزهای عراق باید عبور کند و جهانی شود. هدف ها و پیامدهای اشغال عراق نه محدود به یک کشور راست و نه حتی یک منطقه معین . اشغال عراق، بخشی از یک تهاجم گسترده است برای برده سازی تمام و کمال انسان سیاره ما، که ارتجاعی ترین و متجاوزترین قطب های سرمایه ی جهانی بدان دست زده است. پروژه ی ساختمان امپراطوری جهانی آمریکا تهدیدی است جدی علیه همه مردم جهان و مقابله با آن امری جهانی است. دریک کارزار جهانی علیه اشغال عراق و علیه طرح های جهان گراییه ی کاخ سفید، حضور گسترده نیروهای چپ و پیشرو ضرورتی است حیاتی. این حضور صرفاً از آن رو ضروری نیست که در ساختن یک فاعل تاریخی- جهانی برای مقابله با بربریت امپریالیستی اهمیت دارد، بلکه بدان سبب که در مسدود ساختن فضای رشد جنبش های فوق محافظه کار مذهبی - نژادی و قومی نیز به همان اندازه تعیین کننده است.

پایان

* این نوشته، متن فارسی مقاله ایست که در شماره سوم (دوره جدید) مجله انگلیسی زبان " ایران بولتن- میدل ایست فوروم " به چاپ رسیده است.

زیرنویسها و منابع بخش پایانی مقاله :

14)- نگاه کنید به *سامی رمضانی*، نامه به *الکس گوردن*، ردیف 2 بالا

15)- نگاه کنید به گزارش *نیروزن*، ردیف 12 بالا، و نیز به *ناومی کلاین*: Naomi Klein, *You Can't Bomb Beliefs*, *The Nation*, October 16, 2004 هم چنین، نگاه کنید به بیانیه های *سازمان آزادی زنان در عراق* که در سایت حزب کمونیست کارگری عراق منعکس است، از جمله بیانیه ای که 25 اکتبر 2004 با عنوان *اقدامات جنایتکارانه اسلامگرایان در ماه رمضان علیه زنان در عراق* انتشار یافته است. *Criminal acts Committed by Islamists during the month of Ramadan against women in Iraq*,

16)- حمایت از تشکیل جبهه ی ضد امپریالیستی برای خاتمه دادن به اشغال، برای برخی احزاب چپ نظیر *سوشالیست وورکرز* یک موضع رسمی است . برخی تحلیل گران معتبر و پیشرو چپ هم، بطور ضمنی بر چنین رویکردی صحنه می گذارند. *جیمز پتراس* از جمله ی این تحلیل گران است که با کم رنگ کردن وحتى مسکوت گذاشتن نفوذ بنیاد گرایی اسلامی در جنبش مقاومت و خطری که از این ناحیه ی آینده ی جامعه ی عراق را تهدید می کند، مقاومت ضد امپریالیستی در عراق را دارای طبیعتی یکپارچه فرض می کند و راه را به روی تشکیل یک جبهه واحد باز میگذارد. *پتراس*، ضمن تاکید بسیار بجا بر اهمیت مقاومت ضد

موج مرگ بی خانمانها در تهران !

عامل اصلی این تراژدی،

" سرمایه " است ، نه " سرما " !!

= قسمت آخر =

یاد داشت :

چندی است که بحث کارتن خواب ها و بی خانمان ها در کلان شهر تهران ، صفحات مطبوعات ایران و سایت های فارسی زبان را به خود مشغول کرده است . رادیو پرابری در رابطه با این بحث ، گفتگویی را با خانم مرگان عیاری پژوهشگر و خبرنگار در ایران انجام داده است ، که ما آنرا با پاره ای تغییرات گفتاری به نوشتاری به اطلاع خواننده گان نشریه می رسانیم . عنوان مطلب ، از ماست .

چاپ این مصاحبه با هدف اطلاع رسانی صورت میگیرد ، از اینرو به معنای تائید همه نقطه نظرات مطروحه در آن نیست . با سپاس از خانم مرگان عیاری و دست اندرکاران رادیو پرابری .

« هفته نامه راه کارگر »

پرسش : خانم عیاری همانطوریکه می دانید ، پدیده کارتن خوابها در واقع یک معضل طبقاتی در جامعه سرمایه داری ایران است . بخش زیادی از کسانی که از شهرستان ها برای کار به تهران بزرگ سرازیر می شوند ، نمی توانند و نتوانستند جذب بازار کار بشوند و به حاشیه رانده می شوند و بدین ترتیب امکان هیچگونه تامین اجتماعی برای آنها وجود ندارد ، مسئولین دولتی ، این ادعا را کردند که این معضل فقط مختص ایران نیست بلکه در همه کشورهای اروپایی و آمریکا نیز ما شاهد این قضیه هستیم . ولی ما می دانیم که در کشورهای نامبرده ، برخورد با این قضیه کلا با ایران متفاوت است ، حداقل اینکه در اروپا و آمریکا ، ما شاهد ایجاد یک سری خانه هایی هستیم که حداقل در فصل زمستان و سرما ، بی خانه مان ها تا حدی از سرپناه و گرما بر خوردارند و حتی یک وعده غذای گرم به آنها داده می شود! در ایران ما با هیچ کدام از این تمهیدات روبرو نیستیم . از طرفی گفته شما واقعیتی را در خود دارد و آن اینکه وجود این پدیده معضل همان جامعه طبقاتی و سرمایه داری ما می باشد که این پدیده کارتن خواب ها بوجود آورده و تا رفع این نا برابری ، این معضل بطور بنیادی حل نخواهد شد . پرسش این است که از نظر شما تا ایجاد برابری در جامعه ما ، این امکانات گرم و پوششی که باید برای انسانها بوجود آید ، چرا شکل نمی گیرد و اینکه آیا ما شاهد ایجاد خانه های گرم و دادن غذا به کارتن خواب ها و بی خانمان ها می گردیم ؟

پاسخ : من ماندم که در قبال پرسش شما چه بگویم؟! اینکه تمام کشور های دنیا معضل کارتن خواب ها و خیابان خواب ها دارند ، خوب این واقعیتکه وجود دارد و _ شما هم اشاره کردید _ ولی اینکه چطور باید رفع گردد ؟ جای بحث دارد . من تازه گی خواندم که مسئولین گفتند: قرار است که ما ، یک سری حمام و اطاقک های گرم برای این افراد درست کنیم . حالا کی به اجراء در آید و درست شود ، خدا می داند! ولی من می توانم همین قدر بگویم : که حمایت دولت از اینها _ کارتن خواب ها _ چه شکلی بوده است ، آری موسساتی هستند که شکل نیمه خصوصی دارند از اینها حمایت می کنند ، یعنی ابتداء جمع شان می کنند و می برند توی یک سری موسسات و اینها را مدتی در جاهایی ، نگهداری می

کنند ، آنها هم در اطاقک هایی که بیشتر به یک بازداشتگاه شبیه است ، نمی دانم شما تا حال سری به این مکانها زدید ؟ آن زمان که من دنبال می کردم ، دو سازمان حمایت کننده از این افراد بودند که با یک مینی بوس ، آنهم شبانه راه می افتادند ، تازه در شبهای زمستان ، مثلا اگر جمعی تا حد ده کارتن خواب بودند ، یکی شان را که بر زمین افتاده بود و بدنش عفونت کرده بود ، آنرا بر می داشتند و می بردند ، بسمت همان اطاقک ها که آسایشگاه می گفتند ، شستشوی می دادند و مدتی نگهداری می کردند و دو باره به سمت جامعه رهپیش می کردند . در این میانه افرادی هم داشتیم که تا ده بار گرفته بودند شان ، باز هم دستگیرشان می کردند و مجبور می شدند دو باره بر گردانند به همان اطاقک ها تا دیگر بار بر گردانده بشوند به جامعه و این دور تسلسل تا مدتها ادامه داشت! وقتی با مسئول آنجا صحبتی می کردیم ، می گفتند : ما اصلا ظرفیت این که شبی بیشتر از ۵ نفر کارتن خواب را جمع کنیم در خودمان نداریم ، یعنی اینقدر امکانات ما محدود است !!

پرسش : با این توضیحات ، پیشنهاد مشخص شما چه می باشد؟ یعنی در واقع چه باید کرد؟ حول همین نکته ای که شما اعلام داشتید که یک بودجه ای هم اختصاص دادند _ تا آنجاییکه اطلاع دارم _ چیزی حدود ۱۰۰ میلیون تومان _ برای تاسنیس همان خانه های گرم منظور کردند! ولی آیا با توجه به آنچه در سیستم اداری ایران وجود دارد ، در نهایت معلوم می شود از این مبلغ چه بخشش ، بابت تامین حداقل های خانه های گرم برای این شهروندان بی بضاعت ایرانی هزینه بشود؟ آیا در ته آن کاسه چیزی باقی خواهد ماند؟ پیشنهاد شما در این زمینه ، برای اینکه این امکانات را از طریق نهادهای دولتی که موظف هستند اینها را تامین بکنند، از چه نهادها و ارگانهای غیر دولتی که بتوانند اینها را پوشش بدهند، بیان می دارید ؟

پاسخ : من فکر می کنم روی این مقوله کارتن خواب ها و خیابان خواب ها ، یک برنامه ریزی بلند مدتی لازم دارد ، آنهم با توجه ای خود ویژه و خیلی خاص ، اگر این توجه صورت نگیرد ، همه چیز از ریشه می خشکد!

امروزه طرح مسائل اجتماعی بیانیش در جامعه مطبوعاتی ایران ، فعلا خیلی دشوار و خیلی سخت است . بیان معضلات اجتماعی حالا از هر نوعش باشد ، کارتن خوابها تنها تنها یک گوشه جریان است . در زمره مسائل اجتماعی باید تاکید کرد که نباید این اتفاق بیافتد! حالا در هر لایه اجتماعی باشد ، نباید در اساس این اتفاق بیافتد! باید این سد برداشته شود و بتوان روی یک سری مسائل اجتماعی متمرکز شد و به آن پرداخت . در این زمینه حالا دولت می بایست یک سرمایه گذاری بیشتری بکند تا حمایت معنی یابد و جلوی این قضیه که این قشر ضعیف اقتصادی جامعه ، این بدنه ضعیف خانواده ها در جامعه ایران ، دولت باید یک حمایت همه جانبه بکند . شاید یک قشر خیلی وسیعی در زمستان آینده دو باره به خیابان ها راه بیافتد . وضعیت کارتن خوابها یا خیابان خواب ها یک وضعیتی نیست که همان بچه هایی که پارسال در خیابان بودند ، امسال هم باشند و اضافه نشوند .

ما هر سال با یک قشر خیلی عظیمی از انسانهایی روبرو می شویم که تا دیروز خانه ای داشتند ، موقعیت اجتماعی ای داشتند ، موقعیت فرهنگی داشتند ، شخصیت اجتماعی داشتند و یکهو فقط و فقط به خاطر مسائل و مشکلات اقتصادی در خیابان ها رها شدند! این نشان می دهد که بنیه اقتصادی جامعه ما بنیه خیلی ضعیفی است و یک قشر واقعا له شدند و هر سال و در زمستان سال آینده باز یک قشر خیلی وسیعی دو باره به خیابان می آیند . من فکر می کنم باید روی این قشر و حول مسائل آنها کار بشود . باید روی بدنه ضعیف اقتصادی با این قیمت های بالا توجه شود ، از طرفی دیگر ، حالا این گفتن ندارد ، وضعیت اقتصادی جامعه ایران ، خیلی و حداقل آن مسائل اصلی اش مشخص است که به چه شکلی است . اگر آن وضعیتهای اقتصادی یک کمی بهبود پیدا کند بعد باید توجه بیشتری به آسیب دیده گی اجتماعی اینها بشود و این از مواردی است که اصلا نه تنها در حد امکان به آن پرداخته

موج مرگ بی خانمانها ...

نمی شود بلکه به آسیب دیده گی های اجتماعی اصلا اهمیتی زیادی نمی دهند . این امر در بخشهای فرهنگی در خود خانواده ها هم این آسیب دیده گی محسوس است ، مثلا دختران فراری که از منزلشان فرار می کنند و قشر زیادی از خیابان خواب ها را همین دختران کم سن و سال تشکیل می دهند و آسیب دیده گی اجتماعی شان از درون خانواده ها شروع شده است . چون اینها از خانواده فرار کردند از کانون های فرهنگی که در آن زندگی می کردند ، فرار کردند و وارد اجتماع شدند از اینرو باید به این بخش توجه بشود! اینها از مواردی است که نگاه کارشناسی می خواهد . امثال من نمی تواند آن نگاه کارشناسانه را داشته باشد . مسئولین باید این اجازه را به یک سری از افراد که بررسی کارشناسانه را به انجام می رسانند ، بدهند تا روی این مسائل کار کنند تا به نتیجه برسند تا دیگر این معضل را نداشته باشیم !

پرسش : خانم عیاری می خواستم این نکته را مطرح کنم ، عمدتا ابقشاری که تحت ستم و رنج هستند ، معمولا امکان اعتراض را هم با خودشان دارند . یعنی ما امروز شاهد اعتراضات کارگری ، اعتراض معلمین ، زنان و پرستاران و گروههای مختلف دانشجویان و جوانان در جامعه هستیم و این بخش از جامعه (کارتن خواب ها) بعلت ناتوانی جسمی و پراکندگی گسترده ای که دارند ، نمی توانند به وضعیت خودشان هم معترض بشوند ، دیگر فعالین اجتماعی که در جامعه ما هستند ، در رابطه با بسیج و فعال کردن این آسیب دیده گان _ کارتن خواب ها و بی خانمان ها _ چه نقشی برای حمایت از اینها ، برای بیان خواسته های اینها و در واقع فشار آوردن به مسئولین دولتی برای آنکه به وضعیت این نیروی گسترده رسیدگی بکنند ، چه وظایفی را در برابر خود دارند ؟ آن وظیفه ای که بر دوش نهاد های اجتماعی نظیر انجمن ها و تشکل های مستقل مردمی نظیر (NGO) ها ، فعال هستند در این رابطه چه می باشد ؟ اینان چه وظیفه ای برای خود قائل اند و یا شما چه وظیفه ای برای آنها متصور می شوید؟

پاسخ : انجمن ها و تشکل ها مستقل مردمی (NGO) هایی که در ایران هستند ، جزء خیلی ضعیفی از فعالین اجتماعی هستند که خود به سختی دارند ، ادامه حیات می دهند یعنی هم از نظر آزادی ها ، اختیارات شان خیلی محدود است ، چون خصوصی هستند هم اینکه روی سرمایه اشخاص دارد می گردد که آن سرمایه هم زیاد نیست و پشتوانه آنچنان مالی هم ندارند و آنها دایره خیلی محدودی را می توانند ، پوشش بدهند! مثلا سر قضیه زلزله بم ، شاید حمایتی که از طرف مردم سراسر ایران شد ، بیشتر از طریق همین تشکلهای مردمی مستقل بودند که می رفتند به بم و کمک می رساندند . مثلا من خودم در بم بودم با یک سری از وسائلی که مشخص بود ، اعضاء این تشکل ها از خانه های شان ، جمع کردند و پول خیلی کمی را که داشتند ، جنس خریدند و به بم آوردند ، اینها هر یکی شان ، اختیارات و امکانات خیلی محدودی دارند ، حتی می خواستند آنجا مکانی را تشکیل بدهند تا زن هایی که خیلی روحیه شان خراب شده با آنها حرف بزنند و یک مشاوره ای بدهند ، روزها در ویرانه های بم می گشتند تا از یکی اجازه بگیرند ، مثلا با ده نفر صحبت می کردند تا اینکه این اجازه به آنها داده می شد . حالا شما در نظر بگیرید که خود این افراد ، انسانهایی هستند که یک سری مشکلات و گرفتاری ویژه خود را هم دارند و دستشان خیلی باز نیست و هر روز مشکلاتی هم به پای آنها می نویسند !

پرسش : خانم عیاری شما بعنوان پیام آخر ، اگر صحبتی دارید ، می توانید بفرمایید ، میکروفون در اختیار شما است و در این رابطه اگر سخن ناکفته ای دارید ، می توانید بفرمایید !

پاسخ : من امیدوارم که صحبت های پراکنده من توانسته باشد به دردی بخورد . بعنوان صحبت آخر بگویم : قضیه خیابان خواب ها ، در بین دیگر ابقشار جامعه مثل یک وحشت می ماند . حالا آن معضل و فقر اقتصادی و مسائل روانی که در جامعه ایران وجود دارند بخصوص در شهر های بزرگ که بعلت پیچیده گی ها بشان که مسائل روانی و دیگر رویکرد هایش ، پیچیده تر از شهر های کوچک است ، این وحشت و عدم ثبات وجود دارد که هر چیز ویران شود و ما هم حتی وضعیتی بد تر از خیابان خوابی پیدا کنیم . یعنی عابری که از خیابان رد می شود ، وقتی که خیابان خوابی را می بیند که گوشه ای خوابیده ، شما باید نگاهش را ببینید که چه نگاهی به آن خیابان خواب دارد ، در نگاه او ، آن وحشت را از آینده خودش و از وضعیت اقتصادی خودش و پولی که الان در جیب دارد و از شناختی که از خانواده خودش دارد ، کاملا از چشمش می خوانید ، چون این قشر بزرگی از بدنه جامعه ما هستند ، قشری اند که از نظر اقتصادی وضعیت نامناسبی دارند هم از نظر روانی هم وضعیت نامناسبی دارند ، خانواده های عصبی ، خانواده های پر تنش و خانواده های پر جمعیت ، وضعیت فرهنگی که شاید هیچ زمانی ایران _ من در دانشگاه تاریخ خواندم _ شاید هیچ زمان از تاریخ این مملکت ، جامعه ما از نظر فرهنگی تا این حد در حال ویرانی نبوده است ! الان جامعه ما از نظر باورهای فرهنگی هم دچار ویرانی شده است . خانواده ها از نظر ذهنی یعنی آنچه چیزی که ذهنیت خانواده های ایرانی را می ساخته ، با تعداد نسل ها در این خانواده ها با آن فضای جهانی که بوجود آمده با آن تغییر نیاز ها ، تغییر نگاهها و حتی تغییر باور های سنتی خانواده های ایرانی ، الان در درون خانواده ها ، بچه های مدرن و پست مدرنی را می بینیم که دارند درون همان خانواده سنتی زندگی می کنند . اینها دارند بنیان خانواده سنتی ایرانی را از هم می پاشند ! الان این مسائل است ، مسائل روانی است ، مسائل اقتصادی مزید بر علت شده است و این وحشت به وحشت عامه بدل گردیده که ما هر لحظه در آستانه ویرانی هستیم ، حالا این ویرانی می تواند به شکل معضل کارتن خواب ها ، یکپو رها شویم ، در خیابان ها ، ممکن است بسمت بیمارستان بریم یا حتی به هر سمت دیگری روانه بشویم یا حتی در خیابان که داریم راه می رویم ، به یک جرم ناشناخته - شاید هم تصویری که ارائه می دهم ، خیلی هم کافکایی باشد - جلومان را در جامعه بگیرند حالا کمتر یا بیشتر ! در قشر تحصیلکرده ، قشری که در جامعه حضور گسترده تری دارند این وحشت وجود دارد ، آنهم بخاطر همان مسائل اقتصادی ، بخاطر مسائل فرهنگی و نیاز های رو برتزیاید که در مقابل همه ما است ، من حرفم تمام شد !

رادیو برابری : خانم عیاری از شما بخاطر این گفتگو ، بی نهایت متشکریم . امیدوارم که معضل کارتن خواب ها و بی خانمان ها ، هم بتواند به همراه دیگر معضلات طبقاتی در جامعه ما پاسخ خود را پیدا کند و انسانها بتوانند به زندگی شرافتمندانه خودشان با حداقل های که باید داشته باشند ، دست پیدا کنند و ما شاهد اینگونه پدیده های نا هنجار اجتماعی نباشیم . بار دیگر از شما تشکر می کنیم تا فرصتی بعد !



پرستاران تهران، مقابل مجلس، تحسن کردند



به گزارش ایسنا، تحسن پرستاران مقابل مجلس شورای اسلامی که از ساعت 9 صبح امروز (یکشنبه 20 دیماه) آغاز شده بود با حضور نمایندگان مجلس و دادن وعده پیگیری مطالبات، پس از چند ساعت، با صدور بیانیه‌ای پایان یافت.

به گزارش خبرنگار «بهداشت و درمان» خبرگزاری ایسنا، حدود 200 نفر از پرستاران استان تهران امروز به دلیل آنچه عدم تحقق مطالبات و انباشته شدن آنها طی دو سال گذشته می‌خواندند، مقابل مجلس شورای اسلامی تحسن کردند. پرستاران در این تجمع خواستار افزایش حقوق، لغو خصوصی‌سازی، کاهش کیفیت‌های شبانه و ... شدند.

غضنفر میرزایی رییس سازمان نظام پرستاری در حاشیه این تحسن در گفت‌وگو با خبرنگار «بهداشت و درمان» ایسنا، علت تجمع امروز پرستاران را محقق نشدن مطالبات پرستاران اعلام و خاطرنشان کرد: حداقل دو سال است که مطالبات پرستاران را پیگیری می‌کنیم و از سوی مسوولان وعده‌های زیادی به جامعه پرستاری داده شده که تا کنون هیچ کدام از آنها محقق نشده است. وی ادامه داد: امروز پرستاران به نمایندگی از جامعه پرستاری کشور آمده‌اند که با نمایندگان مجلس صحبت کنند که آیا کماکان این گفته‌ها در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند یا عملی می‌شود. رییس سازمان نظام پرستاری گفت: امروز تعدادی از نمایندگان مجلس در میان پرستاران آمده‌اند و اعلام آمادگی کرده‌اند تا مشکلات پرستاران را در مجلس حل کنند.

میرزاییگی با اعتقاد به این که مشکلات حرفه پرستاری تنها مشکل پرستاران نیست بلکه مشکلات مردم نیز است، خاطرنشان کرد: بزرگترین اعتراض ما به بحث کمبود نیروی انسانی، خصوصی‌سازی خدمات پرستاری، عدم رعایت عدالت در مقوله بهداشت و درمان برای مردم است.

پرستاران شیرازی تحسن کردند!

خبرگزاری ایسنا - شیراز: صبح سه‌شنبه پانزده دی بیش از پانصد نفر از پرستاران بیمارستانهای دولتی و خصوصی شیراز به دلیل آنچه که مشکلات جامعه پرستاری می‌خواندند در ساختمان مرکزی دانشگاه علوم پزشکی شیراز تجمع کردند.

به گزارش خبرنگار «بهداشت و درمان» خبرگزاری ایسنا، در این تجمع که از ساعت هشت صبح آغاز شد اغلب پرستاران بیمارستانهای دولتی و خصوصی شیراز و دانشجویان حضور داشتند.

کاظم محمدی یکی از پرستاران حاضر در تجمع با ادعای این که به ازای کارکرد به ما حقوق داده نمی‌شود، گفت: پرستاران بیمارستانهای خصوصی برای یک ساعت کار هفتصد تا هشتصد تومان حقوق می‌گیرند در حالی که ما برای همین زمان کار پانصد تومان می‌گیریم.

وی ساعات کاری پرستاران را بسیار بالا دانست و اظهار کرد: مثلاً در بخشی که باید شش پرستار کار کنند تنها از سه نفر استفاده می‌شود که بدین وسیله فشار مضاعفی به پرستاران وارد می‌شود.

پیام همبستگی اتحاد چپ کارگری ایران

به کارگران اعتصابی نساجی سنندج

کارگران تحول طلب ومبارز!
زحمتکشان و مبارزین آزادیخواه!
زنان و مردان انقلابی اعتصابی!

جنبش کارگری ایران، طی سالهای اخیر در مقابل تمامیت نظام و عوامل ضد کارگری اش، در طلب مطالبات معوقه و سیاست های ضد کارگری رژیم، خود را بسیج کرده است. اعتصابات و اعتراضات، خودداری از کار، تحسن ها، راه بندان ها و خیابان بندی ها همه و همه اشکال متنوع این مبارزه را در صحنه رودررویی فرا کارخانه ای بنمایش گذاشته است و می رودکه به حرکات تعرضی فرا روید!

کارگران و زحمتکشان در کردستان نیز از تعمیق یافتن این مبارزات بازمانده اند. فراخوان تجمع فعالین سندیکالیست خباز در پارک شهر سقز در اول ماه مه ۸۳، تهاجم رژیم به تجمع آنان و دستگیری و پرونده سازی و زمینه سازی بیدادگاه ها برای ۶ تن از فعالین این جنبش در کنار محسن حکیمی مترجم و عضو کانون نویسندگان و سخنران تجمع سقز، هر چند تا به امروز در برابر اعتراضات و همبستگی گسترده بین المللی، رژیم نتوانست آن بیدادگاه ها را تدارک ببیند.

با این همه گستردگی اعتراضات کارگران در نقاط مختلف کردستان تا به امروز از تحرک باز نمانده است. اعتراضات کارگران کوره پزخانه ها، تحرکات زنان و جوانان کردستان به مناسبت های مختلف، همه گواه هوشیاری مردمی است که نمی خواهد شانه خود را در برابر ظلم و بیداد نظام خم کند و به وعده های مردم فریب آن از «انتخابات، اصلاحات، فراخوان رفرا ندوم و غیره» گردن گذارد!

اعتصاب کارگران نساجی سنندج در هفته های اخیر که در رابطه با اعتراض به اخراج همکاران کارگر کارخانه و سیاست های ضد کارگری رژیم شکل گرفت، جنبش وسیع و گسترده از پشتیبانی و همبستگی در سطح شهر سنندج و سایر شهرهای کردستان را تا این لحظه با خود به همراه داشته است!

در رابطه با اعتصاب کارگران نساجی سنندج، موج گوناگونی از پشتیبانی سایر کارگران تهران - قزوین - رشت و نقاط دیگر ایران را به دنبال داشته است.

در سطح جهانی نیز اعتصاب کارگران سنندج با پشتیبانی روبرو شده است. اما رژیم همچنان با بی تفاوتی خود، کارگران را به اخراج از محیط کار تهدید می کند!

اتحاد چپ کارگری ایران، ضمن پشتیبانی از خواسته های کارگران سنندج مبنی به بازگشت ۶ کارگر اخراجی به کار و سایر خواسته ها، محکوم کردن اخراج ها و تهاجم به محیط کار کارگران، خود را در کنار کارگران اعتصابی سنندج باز می یابیم!

اتحاد چپ کارگری ایران، تلاش خود را در جلب همبستگی بین المللی از کارگران اعتصابی سنندج، همچنان ادامه می دهد!

ژانویه ۲۰۰۵

نظرخواهی مجله پژوهشی نگاه از یوسف آبخون

پیرامون مسائل طبقه کارگر و مبارزه ضد سرمایه داری

= قسمت اول =

پرسش : در مقدمه این گفتگو شاید بهتر باشد از نظر و عقیده عمومی شما در مورد موقعیت جنبش کارگری در ایران شروع کنیم.

پاسخ : از دید من، جنبش کارگری ایران در حال حاضر در موقعیت دشوار تاریخی و هم چنین تعیین کننده‌ای قرار گرفته است. به این معنی، که کارگران ایران در حالی که در موقعیت مبارزه برای مرگ و زندگی قرار گرفته‌اند، کمترین بهبودی در شرایط کار و زندگی‌شان به تحولات اساسی در کل اقتصاد و سیاست کشور مشروط شده است. این شرایط، همان طور که همه و حتی سران رژیم هم به آن معترف‌اند، حاصل بحران ساختاری و یا به قول خاتمی، بیماری ساختاری اقتصاد و درهم ریزی و فروریزی تولید در طی بیش از دو دهه حاکمیت رژیم اسلامی است، که ادامه‌ی زندگی شرافت مندانه و انسانی را نه تنها برای کارگران، بلکه برای اکثریت مردم محروم ایران به زیر سؤال برده است.

باید معترف بود، که روند نزولی در سطح زندگی و معیشت کارگران هم چنان ادامه دارد و سران رژیم جمهوری اسلامی قادر شده‌اند بدون سرکوب ویژه‌ای - به ویژه در سال‌های اخیر - جنبش کارگری ایران را تا جایی عقب برانند، که می‌توان گفت کارگران ایران به یکی از بی حقوق ترین و بی دفاع ترین طبقه در قیاس با حتی عقب مانده ترین کشورهای جهان تبدیل شده‌اند.

کارگر ایرانی در حال حاضر بنا به گفته‌ی حسن صادقی (دبیر شورای اسلامی کار تهران) يك هفتم کارگر مالزیایی و يك چهارم کارگر ترك حقوق می‌گیرد و از هر گونه پوشش قانونی بی بهره است و حتی قانون کار ارتجاعی رژیم هم رسماً شامل حالش نمی‌شود و با تصویب قوانین ضد کارگری مختلف در سال‌های اخیر - مثل حذف کارگران کارگاه های با کمتر از ده کارگر، کارگران قالی باف و کارگران با قراردادهای کار موقت از شمول قانون کار - می‌توان گفت که بر روابط کار بیش از نود و پنج درصد از کارگران ایران، قانون برده داری حاکم شده است؛ با تاکید بر این که قانون کار موجود، که در آن ابتدایی‌ترین حقوق کارگری - یعنی ایجاد تشکلهای مستقل و حق اعتصاب - انکار شده است و به همین دلیل ضمانت اجرایی نداشته و کاغذ پاره‌ای بیش نبوده است، از نظر عملی حتی برای پنج درصد باقی مانده از کارگران ایران - یعنی کارگران شاغل در صنایع بزرگ - نیز معنای خود را از دست داده است. در دو دهه‌ی اخیر بیش از يك و نیم میلیون نفر از کارگران این بخش اخراج و بیکار شده و یا به قول سران رژیم، تحت جراحی بزرگ قرار گرفته‌اند، بدون این که این قانون بتواند به دادشان برسد و یا حقوقی برای آنان باز ستاند.

به نظر می‌رسد، که این شرایط مرگ و زندگی برای کارگران جای بیش‌تری برای عقب نشینی باقی نگذاشته است و همین باعث شده تا آنها به رویارویی مستقیم با رژیم کشانده شوند و مبارزه‌ی آنها خصلتی سیاسی پیدا کند و به قول لنین، کارگران را به این درك برساند که آنها نمی‌توانند بدون مداخله در امور دولت و به عنوان يك طبقه، همان طور که دشمنان آنها عمل می‌کنند، بهبودی در شرایط کار و زندگی‌شان ایجاد کنند. این شرایط می‌تواند به بیداری و آگاهی طبقاتی در میان کارگران ایران یاری برساند؛ کارگرانی که حالا دیگر مبارزات پراکنده و با خواست‌های پراکنده‌ی خود را از سطح کارخانه های منفرد فراتر برده و تلاش می‌کنند صفوف خود را در بخش‌های مختلف - از کارگاه های کوچک صنعتی، تا خدماتی گرفته، تا کارگران و کارکنان بخش‌های صنعتی و خدماتی بزرگ و دولتی و غیر دولتی - را گرد هم آورده و با خواست واحدی برای به رسمیت شناختن حقوق پایه‌ای‌شان برای زندگی شرافت مندانه و انسانی در برابر دولت و طبقه‌ی حاکم قرار دهند. سرنوشت این مبارزه و رویارویی، که خصلتی تاریخی دارد، مستقیماً به صف آرایی و سازمان یابی و آگاهی و آمادگی کارگران ایران به عنوان يك طبقه بستگی دارد؛ با تاکید بر این که بدون این صف آرایی و سازمان یابی، معلوم نیست که حتی با سرنگونی رژیم هم چیزی نصیب کارگران ایران شود؛ مساله‌ای که در حال حاضر بیش از هر چیز دیگری مورد سؤال است.

پرسش : بطور مشخص تر نظر شما در باره مهمترین نقاط ضعف و قوت جنبش کارگری در دوره اخیر چیست ؟ چرا طبقه کارگر به منابه يك طبقه اجتماعی - علی‌رغم جان فشانی و مقاومت و مبارزه سخت در برابر تهاجم سرمایه به کار و معیشت خود - در دفاع از هستی و حقوق انسانی خویش موفق نبوده است ؟ گره اصلی به عقیده شما چیست ؟ و چه وظایفی بر عهده جنبش کارگری و فعالین آن برای برون رفت از این وضعیت نابسامان وجود دارد ؟

پاسخ : مهم‌ترین نقطه‌ی ضعف جنبش کارگری، همان طور که شما در سؤال خود اشاره داشته‌اید، همین ناتوانی طبقه‌ی کارگر ایران در دفاع از هستی انسانی و حقوق اولیه‌ی خویش است و این همان طور که بسیاری از فعالان کارگری تاکید دارند و خوش بختانه حالا دیگر به مفروضات آنها تبدیل شده، ناشی از فقدان تشکل مستقل سراسری و موثر در میان کل کارگران و جنبش عمومی آنها، و نه فقط يك بخش و بخش پیش رو صنعتی آنها، برای دفاع از حقوق اولیه‌ی زندگی و زندگی کردن در شرایط کنونی است. و مهم‌ترین نقطه‌ی قوت آنها هم، همان طور که همه شاهد هستند، همین مبارزه جویی این طبقه و به ویژه بخش مهم آن - یعنی کارگران صنایع بزرگ - است. ولی به نظر من، اولاً: نگاه فعالین کارگری در برخورد به مسایل جنبش کارگری در ایران، به مسایل کارگران صنایع بزرگ محدود شده؛ و ثانياً: این که تاکید صرف بر نقاط ضعف و قوت مبارزات کارگری در ایران، دردی از مشکلات طبقه‌ی کارگر این کشور به عنوان يك طبقه را حل نمی‌کند. در واقع، مساله‌ی اصلی این است که چرا طبقه‌ی کارگر ایران علی‌رغم چنین نقطه‌ی قوتی از چنین نقطه‌ی ضعف آشکاری رنج می‌برد و بالاخره هم نتوانسته بر آن غلبه کند؟ معلوم است، که عوامل متعددی در این رابطه وجود داشته و عمل می‌کنند. به نظر من، آن چه در این رابطه مهم است، توضیح دلایل این مساله و نقش و اهمیت این عوامل ←

گفتگو با یوسف آبخون

در ترسیم استراتژی طبقاتی در جنبش کارگری ایران است، که کمتر به آن توجه شده است و بحث و کار به اصطلاح کارشناسی ناچیزی درباره‌ی آن انجام شده است. و در این مختصر هم مجالی به پرداختن به نقش و اهمیت همی عواملی که جنبش کارگری را به این وضعیت رسانده، وجود ندارد؛ عوامل بازدارنده‌ای مثل نقش دولت و ویژگی آن در ایران، ویژگی ساختار اقتصادی کشور، و خصوصیات و ترکیب معینی که اردوی کار از آن برخوردار است.

ولی برای پاسخ به گره‌ی اصلی در این رابطه می‌خواهم از این سنوآل شروع کنم، که آیا ما می‌توانستیم از طبقه‌ی کارگری انتظار مبارزه و مقاومت موثر داشته باشیم، که مبارزه‌اش در مبارزه‌ی کارگران صنایع بزرگ خلاصه شده، که این بخش هم همواره بخش ناچیزی از کل طبقه و شاید کمتر از هفت درصد از طبقه‌ی کارگر ما را تشکیل می‌داده، که آن هم در دو دهه‌ی اخیر به دلیل تحولات ساختاری و هم چنین ویرانی اقتصاد و رکود کامل صنعت و تولید، زمین زیر پایش خالی شده و در همین دو دهه بیش از نیمی از این بخش و حدود یک و نیم میلیون نفر جراحی شده و به صفوف بیکاران رانده شده‌اند. و در نتیجه، شرایط مبارزه برای ساده‌ترین و پایه‌ای‌ترین خواست آن‌ها - یعنی پرداخت اصل دست‌مزدها - به دلیل زیر سنوآل رفتن اصل اشتغال و کار و بحران ساختاری اقتصاد به تحولات اساسی در صحنه‌ی سیاست و اقتصاد کشور مشروط شده و مبارزه برای همین خواست نیز به دلیل شرایط استبداد و سرکوب شبه فاشیستی به مبارزه‌ی پارتیزانی و با سازمان دهی پیچیده و با ظرفیت بالایی از آمادگی و آگاهی نیازمند بوده است و کمترین خطایی در آن به بهای جان آدمی تمام می‌شده است؛ در حالی که با تحولاتی که در ساخت و ترکیب نیروی کار و تکنولوژی و هم چنین سرمایه، که در دو دهه‌ی اخیر در سطح جهان و شاید با ناهنجاری بیش‌تری در کشورهای به اصطلاح جهان سوم و عقب مانده و از جمله ایران رخ داده، حتی سازمان یافته‌ترین جنبش‌ها در کشورهای صنعتی و به اصطلاح پیش‌رفته هم قادر نشده‌اند نه تنها از روند نزولی در سطح زندگی کارگران، بلکه از فروریزی سازمان‌های دفاعی و مبارزاتی‌شان - که در غالب همین کشورها، اعضای‌شان به نصف و یا حتی یک سوم دو دهه‌ی پیش سقوط کرده‌اند - جلوگیری کنند. البته منظورم این نیست، که این سرنوشتی مقدر و از پیش تعیین شده بوده است، ولی باید بپذیریم که این موقعیت حاصل توازن قوای طبقاتی معینی بوده است، که در رابطه‌ی کار و سرمایه در سطح جهان و هم چنین ایران به وجود آمده و باید به عنوان یک واقعیت و داده‌ی عینی در نظر گرفته شود.

برخی مایل بوده و هستند، و میان فعالان کارگری ما هنوز این گرایش وجود دارد، که همه چیز در این رابطه را به راست روی و سازش کاری رهبران اتحادیه‌های کارگری خلاصه کنند. ولی حالا دیگر معلوم شده است، که این توضیح در روند نزولی اتحادیه‌ها و یا دلایل شکست‌های بزرگی که جنبش کارگری لاقدر در کشورهای پیش‌رفته و صنعتی در این دو دهه متحمل شده است را نمی‌توان جدی

گرفت. به ویژه در جایی که نه از اصل وجودی اتحادیه‌ها خبری بوده است و نه به دنبال آن از راست روی رهبران آن. به هر حال، نتیجه‌ای که از این موقعیت حاصل می‌شود، این است که اولاً: کارگران صنایع بزرگ تنها با تکیه بر نیروی خود - علی‌رغم اهمیتی که برای جنبش کل طبقه به ویژه در ایران دارند - قادر به دست‌یابی به حقوق خود و حتی شاید دفاع از شرایط اولیه‌ی موجودیت‌شان نخواهند بود. باید یادآورد شد، که سهم بخش صنعت در کل اقتصاد کشور در حال حاضر به حدود سی‌زده درصد و یا کمتر در مقیاسه با حدود سی درصد در سال 55 - یعنی به سطح حدود سال‌های سی، یعنی 50 سال پیش - سقوط کرده است. این سقوط، همان‌طور که بسیاری اشاره کرده‌اند، ناشی از سازمان دهی اقتصاد انحصاری انگلی و یا دلالی و تجاری در دوره‌ی حاکمیت رژیم اسلامی و هم چنین غارت و چپاول ثروت‌های عمومی مردم از جانب سران دست‌اول آن، که به نام سیاست تعدیل اقتصادی و یا همان تعدیل ساختاری «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» و به سبک سیاست خصوصی‌سازی دولت و یا خصوصی‌سازی به سبک روسی به پیش برده شده است؛ ثانیاً: کارگران صنایع بزرگ بدون تکیه بر مبارزه‌ی سایر بخش‌های کارگری - یعنی کارگران کارگاه‌های کوچک که در بیش از نود درصد از کارگاه‌های صنعتی این کشور کار می‌کنند، کارگران خدماتی که سهم و وزن آن‌ها مداوماً در حال افزایش است، مبارزه‌ی بیکاران و نیمه‌بیکارانی که حدود نیمی از جمعیت فعال و جوان را تشکیل می‌دهند، مبارزه‌ی زنانی که به دلیل فقر و فلاکت عمومی خانواده‌ها به اشتغال برده و کارکنان شده‌اند - نمی‌توانند تعادل منفی موجود را که مداوماً به ضرر کل طبقه و هم چنین جنبش آن‌ها بر هم می‌خورد، تغییر دهند؛ و ثالثاً: این که جنبش کارگری در کل خود نمی‌تواند بدون تکیه بر جنبش اکثریت مردم محروم این کشور برای تامین حق اجتماعی پایه‌ای و عمومی زنده ماندن و زندگی کردن، که در حال حاضر به زیر سنوآل رفته، تعادل قوای عمومی را برای دست‌یافتن به حقوق خود بر هم بزند.

اگر چنین نتایجی پذیرفته شود، که به طور مثال در قطع نامه‌ی اتحادیه‌های مستقل کارگری کره جنوبی و هم چنین در جنبش تامین اجتماعی در برخی از کشورهای آمریکای لاتین پذیرفته شده‌اند، گره اصلی در جنبش کارگری ما به اعتقاد من عبارت خواهد بود از فقدان یک جنبش عمومی طبقاتی در میان کل کارگران و از بخش‌های مختلف آن برای دفاع از حقوق پایه‌ای آن‌ها از یک طرف، و عدم پیوند آن با جنبش عمومی و سراسری توده‌ای برای تامین حق اجتماعی زندگی انسانی و شرافت‌مندانه برای اکثریت مردم محروم این کشور.

به اعتقاد من، جنبش کارگری ما بدون توجه به این نتایج نمی‌تواند استراتژی طبقاتی خود را برای پیش‌روی و پیروزی ترمیم کند. معلوم است، که تلاش برای سازمان‌یابی سراسری و مستقل طبقاتی مفروض مساله در این استراتژی است؛ چرا که بدون چنین تشکلی، معلوم نیست که حتی با سرنوشتی رژیم اسلامی هم چیزی نصیب طبقه‌ی کارگر کشور ما شود.

(ادامه دارد)